

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: تی پری میسان
برگردان از: سیلویا بیژنیان
۱۷ دسمبر ۲۰۱۹



شش طرح متضاد نظام جهانی

شش قدرت اصلی جهان سازماندهی مجدد روابط بین الملل را مطابق با تجربیات و رؤیاهای خود مورد توجه قرار داده اند. آنها با احتیاط می خواهند از منافع خود دفاع کنند، پیش از آن که به ترویج دیدگاه خود از جهان بپردازند. تی پری میسان پیش از آغاز مبارزه جایگاه هر یک از آنها را توضیح می دهد.

ولتر شبکه / دمشق (سوریه) / ۱۴ دسمبر ۲۰۱۹



عقب نشینی ایالات متحده از سوریه، حتا در شرایطی که این موضوع بلافاصله تصحیح شد، به طور یقین نشان می دهد که واشنگتن دیگر مایل نیست تا ژاندارم جهان باشد و نقش امپراتوری ضروری را ایفاء کند. این کشور بدون لحظه ای درنگ تمام قوانین روابط بین الملل را متزلزل ساخته. ما هم اکنون وارد دورانی گذاری شده ایم که هر یک از ابر قدرت ها راه کارهای جدید خود را دنبال می کنند. هم اکنون به اصلی ترین آنها خواهیم پرداخت.

سه ابر قدرت بزرگ جهان



ایالات متحده آمریکا

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می توانست فروپاشی ایالات متحده را نیز به دنبال داشته باشد ، چرا که این دو امپراتوری به یکدیگر تکیه داشتند . اما این اتفاق نیفتاد . پرزیدنت جرج بوش پدر ، با عملیات "طوفان صحرا" توانست واشنگتن را به صورت رهبر بی چون و چرای تمام کشورها دربیآورد ، سپس او حدود یک میلیون سرباز را از صورت بسیج درآورد و اعلام کرد که دنبال سعادت و کامیابی است .

سازمان های فراملیتی پیمانی با دنگ سیاوپینگ بستند تا کالاهای خود را به وسیله کارگران چینی که بیست بار ارزان تر از کارگران ایالات متحده بودند، بسازند . در ادامه ، تحول چشمگیری در امر حمل و نقل بین المللی کالا به وجود آمد ، سپس به تدریج از میزان کار و طبقه متوسط در ایالات متحده کاسته شد . کاپیتالیزم صنعتی جای خود را به کاپیتالیزم مالی داد .

در اواخر دهه ۱۹۹۰ ، ایگور پانارین ، پرفسور اکادمی دیپلماتیک روسیه، فروپاشی اقتصادی و روانی جامعه ایالات متحده را مورد بررسی قرار می دهد. او به این نظریه پرداخت که فروپاشی ایالات متحده با همان الگوی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رخ خواهد داد و کشورهای جدیدی در این بین پدید خواهند آمد . برای پس زدن این فرو پاشی، بیل کلینتن کشور خود را از قید حقوق بین المللی آزاد کرد و به کشور یوگسلاوی توسط سازمان ناتو یورش برد . اما این تلاش کافی نبود ، شخصیت هائی در ایالات متحده تصور کرده اند کشور خود را با کاپیتالیزم مالی شکل دهند و توسط قدرت بتوانند مبادلات بین الملل را برای دوران آتی مهیا سازند که بتواند قرن جدید سلطه آمریکا باشد . به کمک جرج بوش پسر ، ایالات متحده موقعیت رهبری خود را کنار گذاشت و کوشید تا به یک قدرت مطلق یک قطبی در آید . از این رو دست به جنگ های بی پایان زد که نام آن را "جنگ با تروریسم" نامید ، تا بتواند به این وسیله یک یک زیر ساخت های دولت های خاور میانه بزرگ را نابود سازد . بارک اوباما نیز این روش را ادامه داد و توانست متحدان بسیاری در کنار خود همراه سازد .

این سیاست به بار نشست، اما تنها یک عده معدودی که "ثروتمندان بزرگ" بودند ، از این موضوع بهره بردند. ایالات متحده و دولت فدرال با انتخاب دونالد ترمپ به این موضوع عکس العمل نشان داد . او توانست ارتباط خود را با دولت پیشین قطع کند و به مانند میخائیل گربچوف در اتحاد جماهیر شوروی ، کوشید تا تعهدات پر هزینه ایالات متحده را کنار بگذارد و این کشور را نجات دهد . او اقتصاد نوینی را پایه گذاری کرد و صنایع ملی را در برابر آنهایی که مشاغل خود را به خارج از کشور برده بودند حمایت کرد . او با کمک به استخراج نفت شیل توانست کنترل بازار جهانی هیدروکربن ها را با وجود کارتل هائی که توسط اوپیک و روسیه تشکیل شده بود، به دست بگیرد . او آگاه بود که ارتش کشورش یک بروکراسی عظیمی است، و بودجه فوق العاده زیادی را برای نتایجی بسیار کم ارزش هدر می

دهد ، از کمک به داعش و پ ک ک دست کشید و با کمک روسیه به دنبال راه کاری گشت تا به "جنگ بی پایان" خاتمه دهد و اینگونه تلفات و هزینه های کمتری متحمل شود .

در آینده ای نزدیک ، ایالات متحده به علت نیاز به صرفه جوئی در کلیه عملیات خود در خارج از کشور ، قادر است دست از آنها بکشد . پایان دوران امپریالیزم یک انتخاب نیست، بلکه موضوعی است حیاتی ، که به صورت عکس العملی برای ادامه بقا به حساب می آید .



جمهوری خلق چین

پس از کودتای نافرجام زائو زیانگ و شورش تیانمن ، دنگ سیائوپینگ سفر های خود را به جنوب آغاز کرد . او اعلام کرد که کشور چین همچنان به آزاد سازی اقتصاد خود ادامه خواهد داد و قرار دادهائی با سازمان های چندملیتی ایالات متحده منعقد نمود . او به تدریج توانست حزب کمونیست را از سلطه گرائی رهبران آن پاک سازی کند و کوشید تا درآمد مشاغل کشاورزی

زمین ها به بهترین نحوی پرداخته شود . هو زینتائو، که دل نگران "جامعه موزون" بود، مالیات های کشاورزان را در مناطق دور افتاده که هنوز به لحاظ اقتصادی متحول نشده بودند، قطع کرد . اما از آنجائی که نتوانست بر رهبران محلی مدیریت داشته باشد ، او را متهم به فساد مالی نمودند .

زی جین پینگ پیشنهاد داد تا بازارهای جدیدی را بگشاید که در پروژه غول آسای جاده های بین المللی با نام جاده ابریشم نام گرفت . با این حال این پروژه بسیار دیر مطرح شد، چرا که خلاف دوران عهد عتیق ، چین دیگر محصولات تازه ای را نمی تواند عرضه کند ، بلکه هر آن چه را شرکت های فرامیلیتی تولید می کنند با قیمت نازل تری به فروش می رساند . این پروژه به صورت برکتی برای کشور های بسیار فقیر به حساب آمد، با وجود آن که کشورهای ثروتمند آماده کارشکنی در این طرح شدند . زی جین پینگ در تمام جزایری که کشورش در بحیره چین زمان فروپاشی امپراتوری کینگ و سلطه هشت ارتش خارجی کنار گذاشته بود، پروژه هائی را آغاز کرد . او کاملاً با قدرت نابودگر کشورهای غربی آشنائی دارد ، از این رو با روسیه اتحادی را به وجود آورد و هر گونه برنامه سیاسی بین الملل را در کشورش ممنوع کرد .

به زودی کشور چین باید موقعیت خود را در برابر قدرت های بین المللی تثبیت کند و همچنان فراموش نکند که امپراتوری های سلطه گر چه بلائی در قرن نوزدهم بر سر این کشور آوردند . کشور چین باید پیوسته از هر گونه عملیات نظامی در خارج از مرزهای خود پرهیز کند و به صورت یک ابر قدرت اقتصادی باقی بماند .

فدراسیون روسیه

زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روس‌های تصور کردند با پیش گرفتن الگوی غربی می‌توانند به آزادی دست یابند. در واقع اکیپ بوریس یتسین که دست‌آموز سازمان سیا بود، با کمک عده‌ای آغاز به غارت ثروت‌های ملی نمود. پس از گذشت دو سال، صد نفر از میان آنها که ۹۷٪ آنها را اقلیت یهودی تشکیل می‌داد، هر چه را که قابل غارت بود



از آن خود کردند و به ابر ثروتمندان پیوستند. این الیگارک‌های جدید با تیر و مسلسل در وسط شهر مسکو به جان هم افتادند و هم‌زمان پرزیدنت یتسین نیز پارلمان را بمباران نمود. روسیه که هیچ دولت واقعی نداشت، آهسته به صورت یک مخروبه در آمد. رهبران جنگی و عناصر جهادی که به دست سازمان سیا به وجود آمده بود تجزیه کشور چین را آغاز کردند. سطح زندگی و امید به حیات فروپاشید.

در سال ۱۹۹۹، مدیر (اف اس بی) ولادیمیر پوتین توانست پرزیدنت یتسین را از محکومیت فساد نجات دهد. در مقابل، او به مدیریت شورای وزراء درآمد، در همین موقعیت او توانست یتسین را وادار به استعفاء کند و خود به جای او انتخاب شود. او برنامه عظیمی را برای احیاء و بازسازی روسیه آغاز نمود: او به جنگ داخلی چین پایان داد و به تدریج تمام الیگارک‌ها را که حاضر به همکاری با دولت نبودند، از میان برداشت. نظام به کشور روسیه بازگشت و توهمات غرب زده مردمان روسیه نیز پایان گرفت. سطح زندگی و امید به آن ارتقاء یافت.

ولادیمیر پوتین با وجود آن که نظم را به دولت بازگرداند پس از دو سال ریاست جمهوری دوباره خود را کاندید نکرد، بلکه با حمایت از دیمیتری مدودوف که استاد حقوق و مورد تمجید کشورهای غربی بود، او را جایگزین خود کرد. اما از آنجائی که قصد نداشت کشور را در دستان افراد ضعیف قرار دهد، خود نخست وزیر کشور شد، تا آن که در سال ۲۰۱۲ بار دیگر برای ریاست جمهوری انتخاب گردید. کشور گرجستان که تصور می‌کرد روسیه بار دیگر فرو می‌پاشد به کشور اوستای جنوبی حمله کرد، اما بلافاصله پرزیدنت ولادیمیر پوتین را در برابر خود یافت. با این که ارتش سرخ در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار داشت، ولادیمیر پوتین توانست با حمله‌ای ناگهانی در این جنگ پیروز شود. زمانی که او مجدداً رئیس جمهور شد، بلافاصله رفرم‌هایی در نیروی دفاعی روسیه به وجود آورد. او صدها هزار افسر ارتش را که اغلب فریبکار و مشروب‌خوار بودند بازنشسته نمود و سرگئی شوپگو، جنرال توان (از اقوام ترک سیبری) را به وزارت دفاع برگزید.

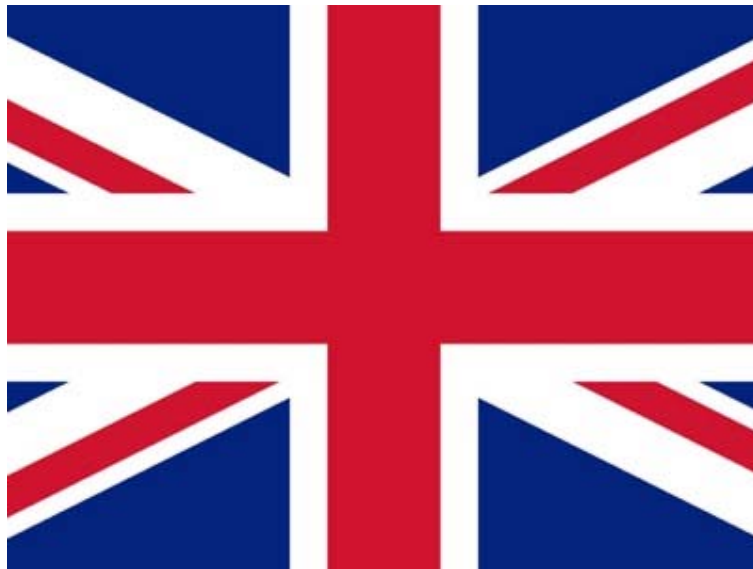
ولادیمیر پوتین با پیروی از مدیریت مالی سنتی، بودجه مدنی را از بخش‌های بودجه نظامی جدا کرد. بودجه مدنی به وسیله دوما انتخاب می‌شود و بودجه نظامی به طور سری انتخاب می‌شود. ولادیمیر پوتین تحقیقات نظامی را از سر گرفت، در حالی که در ایالات متحده تصور می‌کردند نیازی در این زمینه ندارند. او چندین اسلحه جدید را امتحان کرد، تا آن که تصمیم گرفت ارتش سرخ را به کمک کشور سوریه بفرستد. او سلاح‌های جدید خود را در شرایط جنگی آزمایش نمود و برای نگهداری و یا کنار گذاشتن آنها اقدام نمود. او هر سه ماه گروه‌های ارتشی را یکی پس از

دیگری برای باز آموزی تعلیم می دهد . فدراسیون روسیه که در سال ۱۹۹۱ نابود شده بود ، در مدت ۱۸ سال به صورت نخستین ابر قدرت نظامی جهان در آمد .

هم زمان او از کودتای نازی های کشور اوکراین بهره برد تا جزیره کریمه را به سرزمین روسیه ملحق کند ، سرزمینی که در دوران نیکیتا خروتچف به دولت اوکراین واگذار شد . هم زمان با این اقدام او در برابر تحریم های کشاورزی اتحادیه اروپا قرار گرفت ، و از این موقعیت برای ایجاد محصولات داخلی و خودکفائی در این امر موفق شد . ولادیمیر پوتین با کشور چین اتحادی ایجاد کرد و این کشور را وادار کرد تا در پروژه جاده ابریشم تجدید نظر نماید و آن را برای ایجاد ارتباطات به سرزمین روسیه هدایت کند تا به این صورت "اتحادیه کشور اوراسیای بزرگ تشکیل شود"

طی سال های پیش رو ، روسیه خواهد کوشید تا روابط بین الملل خود را بر دو پایه سازمان دهی نماید : جدا سازی قدرت های سیاسی ، و قدرت های مذهبی . باز سازی حقوق بین الملل بر پایه فرمول های تزار روسیه نیکولای دوم .

اروپای غربی



انگلستان و ایرلند شمال

زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ، انگلستان با شرایط خاص و حذف مواردی ، به پیمان ماستریخت پیوست . نخست وزیر محافظه کار وقت جان میجر ، قصد داشت از دولت مافوق ملیتی در حال شکل گیری استفاده کند و پول ملی خود را از وضعیت موجود دور نگاه دارد . زمانی که جورج سوروس به مبارزه با لیر انگلیس پرداخت و آن را

مجبور به خروج (اس ام ای که مار مالی به حساب می آمد) از آن کرد ، بسیار خوشنود بود . دولت کارگر تونی بلر که سر کار آمد توانست استقلال کامل را به بانک انگلستان برگرداند و از اتحادیه اروپا خارج شود و به (آل ان آ) بپیوندد . او دفاع از منافع کشورش را با ارزش های حقوق بشر و احترام به قوانین حقوق بین الملل جایگزین نمود . او ضامن سیاست های ایالات متحده و بیل کلینتن و سپس جرج بوش پسر گردید و گسترش اتحادیه اروپا ، جنگ "بشر دوستانه" علیه کوزوو ، سپس سرنگونی صدام حسین را تشویق و توجیه نمود . در سال ۲۰۰۶ ، او در طرح "بهار عربی" شرکت داشت و پیش برد آن را به ایالات متحده واگذار نمود .

گوردون براون از ادامه سیاست های او شک داشت و کوشید تا عملیاتی را در حاشیه آن انجام دهد ، اما به علت بحران مالی ۲۰۰۸ ، تمام کوشش او نقش بر آب شد ، هر چند توانست کشورش را از بحران خارج کند . دیوید کامرون همراه با بارک اوباما طرح بوش و بلر را در "بهار عربی" اجراء نمود و توانست اخوان مسلمین را در خاور میانه بزرگ در

رأس امور قرار دهد. در واقع، او پس از رأی مردم برای "برکسیت" از مقام خود استعفاء کرد، چرا که پروژه (آل ا ان آ) دیگر باب روز نبود.

ترزا می کوشید تا "برکسیت" را در مورد خروج دولت مافوق ملی پیمان ماستریخت اجراء کند، اما در ارتباط با خروج از بازار داخلی پیمان موافقت نکرد. او شکست خورد و توسط زندگی نامه نویس وینستون چرچیل (بوريس جانسون) جایگزین شد. بوريس جانسون تصمیم گرفت تا به طور کلی از اتحادیه اروپا خارج شود و سیاست خارجی سنتی کشور سلطنتی خود را فعال سازد: که به مفهوم مبارزه علیه هر دولت رقیبی است که در قاره اروپا قرار دارد. چنانچه بوريس جانسون بتواند جایگاه خود را حفظ کند، انگلستان در سال های آینده خواهد توانست فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپا را به جنگ با یکدیگر وادار سازد.

جمهوری فرانسه

فرانسوا میتران فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی را درک نکرده بود و از این رو توانست از کودتای جنرال های ارتش روسیه علیه هم تاي روسی خود -میخائیل گربچف حمایت کند. در هر حال، او موقعیت را مناسب دید تا دولت فرا ملیتی اروپائی تشکیل دهد که به مانند ناپلئون قدرت کافی داشته باشد تا با

ایالات متحده و چین به رقابت بنشیند. همچنین همراه با صدر اعظم هلموت کوهل، به فکر متحد کردن المان و پیمان ماستریخ افتاد. پرزیدنت بوش پدر از طرح ایالات متحده اروپا نگران شد، و چون به "دکترین ولفویترز" اعتقاد داشت، تصور کرد بتواند حریف جدید رهبری ایالات متحده را مهار کند و حمایت سازمان ناتو را به اتحادیه اروپا بقبولاند، همچنین گسترش آن را بر متحدان سابق پیمان ورشو تحمیل نماید. فرانسوا میتران از هم نشینی با وزیر داخلی خود شارل پاسکوا که به حزب دو گل تعلق داشت، برای مبارزه با اخوان مسلمین که سازمان "سیا" او را وادار به پذیرفتن مقر آنها در فرانسه نموده بود حمایت کرد، در همان دوران بود که سازمان (ام آی ۶) برای بیرون راندن فرانسه از الجزایر عملیات خود را آغاز کرد.

ژاک شیراک نیز قدرت باز دارنده فرانسوی را برای پایان بخشیدن به آزمایشات اتمی هوائی در اقیانوس آرام نشان داد، پیش از آن که به سمت شبیه سازی برود و پیمان ممنوعیت کامل آزمایشات اتمی (تی ای س ا) را امضاء کند. هم زمان، ارتش کشورش را مطابق با نیاز های سازمان ناتو شکل داد و به خدمت وظیفه اجباری پایان داد و کمیته نظامی را برای هم دستی با سازمان ناتو وارد عرصه کرد. او همچنین از طرح سازمان ناتو علیه کشور یوگسلاوی (جنگ کوزوو) حمایت کرد، اما پس از آنکه کتاب "دروغ بزرگ" را مطالعه و بررسی کرد. به سمت مخالفان جهانی جنگ با عراق گروید. این دوران به او اجازه داد تا با صدر اعظم هلموت کوهل هم پیمان شود و طرح دولت فرا ملیتی اروپا را پیش ببرد که آن را به صورت ابزار استقلال فرانسه-المان به حساب می آورد. ژاک شیراک پس از به قتل رسیدن

رفیق حریری که هم دست او بود و به خاطر آن که ایالات متحده سوریه را در این کشتار مقصر می شمرد، دشمنی خود را با این کشور آغاز کرد .

نیکولاس سارکوزی که سیاست کاملاً متفاوتی را طرح می کرد ، ارتش فرانسه را تحت فرمان ایالات متحده در آورد و کشورش را به سازمان ناتو وابسته نمود . او کوشید تا منطقه نفوذ فرانسه را گسترش دهد و اتحادیه ای برای بحیره مدیترانه به وجود آورد ، اما این پروژه نتوانست عملیاتی شود . او باعث سرنگونی لوران پاکبو در ساحل عاج گردید و در حالی که توسط بهار عربی در تونس و در مصر غافلگیر شد، عملیات سازمان ناتو را در لیبیا و سوریه هدایت کرد . با این حال از سرمنطق گرائی ، او متوجه شد که در کشور سوریه جبهه مقاومت وجود دارد ، و از این رو کشورش را از صحنه عملیات بیرون کشید . او همچنان به تشکیل ایالات متحده اروپا ادامه داد و پیمان لیزبون را توسط مجلس مورد تأیید قرار داد ، در حالی که رأی دهندگان این متن را تحت نام "قانون اساسی اروپا" کنار گذاشته بودند . در واقع ، با ایجاد تحول در سازمان ها ، که توسط ۲۷ کشور عضو می توانست عملیات مفیدی انجام دهد ، دولت فراملیتی را به طور عمیق متحول ساخت و توانست خواسته های خود را به دولت های عضو تحمیل نماید .

فرانسوا هولاند ، زمانی که به قدرت رسید ، آمادگی نداشت و به طور محکمی هم قدم با نیکولاس سارکوزی شد و همین امر باعث شد تا ایدئولوژی او را پیش بگیرد . او تمام پیمان هائی که نیکولاس سارکوزی طرح کرده بود – حتا پیمان بودجه را که اجازه می داد اتحادیه اروپا کشور یونان را تحریم کند -امضاء کرد ، و هر بار به جهت عذر خواهی از چرخش فکری خود، اعلامیه ای را تحت عنوان نقطه نظر خود پیش کشید ، که ارزش انقیاد و اجبار در آن وجود نداشت . به این صورت او اجازه داد تا سازمان ناتو در خاک فرانسه پایگاه نظامی ایجاد کند و به این صورت به دکترین جنرال دو گل به طور کامل در مورد استقلال ملی کشور فرانسه پایان دهد . او همچنین سیاست تهاجمی نسبت به سوریه را ادامه داد و با وجود لفاظی های زیاد ، بدون اجازه ایالات متحده دست به هیچ اقدامی نزد . او به ارتش زمینی فرانسه مأموریتی در منطقه ساحل واگذار کرد و به اینگونه به صورت ارتش کمکی آفری کوم در آمد . عاقبت ، قرار داد تبادل حقوق نشر گاز کربونیک را با پیمان پاریس در ارتباط با آب و هوا، توجیه کرد .

امانوئل ماکرون ، توسط کمک های صندوق ذخایر مالی (ک ک ار) ایالات متحده انتخاب می شود . او در ابتداء از حامیان سیاست جهانی شدن بیل کلینتن ، جرج بوش پسر و بارک اوباما بود . اما به زودی رویه فرانسوا میتران و ژاک شیراک را دنبال کرد که در آن تنها یک دولت فراملیتی در اروپا می توانست به فرانسه اجازه بدهد تا نقش بین المللی مناسبی را پیش بگیرد ، اما مطابق با نظریه سارکوزی- هولاند ، اتحادیه می توانست محدودیت هائی را بپذیرد . این دو رویه او را گاهی به سمت تضاد می کشاند ، به خصوص در قبال کشور روسیه . با این وجود ، به لحاظ محکومیت ملی گرایانه دولت های عضو اتحادیه اروپا ، او به دنبال "برکسیت" کوتاهی است ، که در آن خواهان تجدید روابط تجاری با ایران می باشد .

در سال های پیش رو ، کشور فرانسه باید تصمیمات خود را سنجیده انتخاب کند ، به طوری که متوجه تأثیر آنها بر ساختار اتحادیه اروپا باشد . به همین لحاظ این کشور اولویت را با اتحاد با کشوری قدرتمند آغاز خواهد کرد .

جمهوری فدرال المان



صدر اعظم هلموت کوهل که فروپاشی امپراتوری شوروی را مد نظر داشت و آن را به صورت فرصتی برای متحد ساختن دو کشور المان به حساب می آورد. او از سوی فرانسه چراغ سبزی در ارتباط با به وجود آوردن پول واحد اروپایی به دست آورد. همچنین موافقت ایالات متحده را کسب کرد که در آن ارتش المان شرقی را به طور غیر مستقیم

وارد سازمان ناتو نماید، با این که به کشور روسیه قول داده بود تا جمهوری دموکراتیک المان را وارد این سازمان نکنند.

زمانی که دو کشور المان ملحق شدند، صدر اعظم جرارد شرودر، نقش بین المللی کشورش را مطرح کرد، که همچنان تحت تأثیر وضعیت شکست خورده خود پس از جنگ جهانی دوم قرار داشت. با وجود آن که کشور المان به صورت نظامی توسط چهار ابر قدرت جهانی اشغال نشده بود، اما در خاک خود بسیاری از پادگان های ایالات متحده و مقر (ای یو کوم) و بزودی (افری کوم) را جای داده است. جرارد شرودر، از جنگ "بشر دوستانه" علیه کشور کوزوو حمایت کرد و برای نخستین بار پس از سال ۱۹۴۵، قشون نظامی المان را بیرون کشور فرستاد. همچنین، به طور مسلم در کنار پرزیدنت شیراک علیه جنگ ایالات متحده و انگلستان در کشور عراق حمایت کرد و ثابت کرد که هیچ گونه نشانی وجود ندارد که صدام حسین در حادثه ۱۱ سپتمبر نقش آفرین باشد. او همچنان پیوندهایی در زمینه انرژی با کشور روسیه ایجاد کرد و به اروپای فدرال (به اضافه روسیه) اشاره دارد که بر روی مدل المان بنا شده، اما فرانسه با این طرح مخالفت کرد، چرا که به پروژه دولت فرا ملیتی پایبند بوده است.

صدر اعظم انگلا مرکل به سیاست هلموت کوهل باز می گردد، که او را یک شبه از مسؤلیت های جوانان کمونیستی المان دموکراتیک، به سمت دولت فدرال المان هدایت کرد. انگلا مرکل به طور تنگاتنگ از سوی سازمان "سیا" کنترل می شود، با این که این سازمان قادر نیست موقعیت او را توضیح دهد، اما باعث می شود تا کشور المان با اسرائیل و برزیل روابط نزدیکی به وجود آورد. در سال ۲۰۱۳، با پیشنهاد هیلاری کلینتن، انگلا مرکل از ولکر پترز می خواهد تا در ارتباط با امکان مجهز نمودن ارتش المان مطالعاتی انجام دهد تا معلوم شود این کشور می تواند نقش کلیدی در سنت کوم داشته باشد یا خیر. این در صورتی است که ایالات متحده قشون خود را به سمت خاور دور منتقل سازند. انگلا مرکل مطالعاتی را در زمینه الحاق افسران المان در کادر ارتش اروپای مرکزی و شرقی در نظر می گیرد و از ولکر پترز می خواهد تا طرحی برای به زانو درآوردن و تسلیم کشور سوریه به وجود آورد. انگلا مرکل به ساختار های سازمان ناتو و اروپا بسیار وابسته است، و از روسیه فاصله گرفته و کودتای نازی ها را در کشور اوکراین حمایت می کند.

او که دل نگران کارآمد بودن اتحادیه اروپا می باشد، می خواهد که این سازمان بتواند اراده خود را به کشورهای کوچک عضو تحمیل نماید (بیمان لیزبون). او نسبت به بحران مالی یونان هیچ گونه نرمشی از خود نشان نمی دهد،

و با صبوری از بوروکرات های اتحادیه برای انتخاب اورسولا ون در لیه برای مدیریت کمیسیون اتحادیه اروپا ، حمایت می کند . زمانی که ایالات متحده از شمال سوریه خارج می شود ، بلافاصله عکس العمل نشان می دهد و از سازمان ناتو می خواهد تا ارتش المان را برای جایگزینی ارتش ایالات متحده مطابق با پلان ۲۰۱۳ انتخاب کند .

قدرت اختیار و عمل

امروزه شنیدن عناوینی چون "چند جانبه گرایی" ، "انزوگرایی" ، "عامه گرایی" ، "ملی گرایی" ، به نظر عجیب می رسد . این سؤالات پس از کنفرانس لاهه در سال ۱۸۹۹ دیگر مطرح نشد ، چرا که همه می دانستند که تمام ملت ها با یکدیگر به علت پیشرفت تکنولوژی وابسته می باشند . این پر حرفی و بیهوده گوئی ها به سختی می تواند ناتوانی ما را برای قبول روابط قدرت جدید و مواجهه با نظام جهانی که کمتر ناعدالتی در آن باشد نشان دهد .

تنها سه ابر قدرت جهانی می توانند بر روی امکانات سیاسی خود امیدوار باشند . آنها نمی توانند به مقاصد خود بدون ایجاد جنگ برسند، مگر آن که بر قوانین بین الملل که توسط روسیه پایه گذاری شده تکیه داشته باشند . با این وجود ، خطر تزلزل سیاسی داخلی ایالات متحده باعث شده تا خطر درگیری همه گیری اتفاق بیفتد .

انگلستان با خروج از اتحادیه اروپا مجبور شده تا از ایالات متحده پیروی کند (این کار مخالف سیاست دونالد ترامپ می باشد) و یا به طور کلی از عرصه سیاست جهانی خارج شود . در حالی که المان و فرانسه ، انتخاب دیگری جز بنا کردن اتحادیه اروپا ندارند . با این وجود ، در حال حاضر ، سبک و سنگین کردن آنها برای جابه جایی اتحادیه اروپا در مسیرهای مختلفی دنبال می شود .